**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020801**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل در مورد روایت عمر بن حنظله محصَّل عرض ما این بود که مخالفت عامه مراد مخالفت عامه یعنی مخالفت با آن فتوایی که پشتوانۀ حکومتی دارد، یک نکته‌ای را هم تأکیدا عرض بکنم در خصوص روایت عمر بن حنظله، روایت عمر بن حنظله صدرش اصلا شروع روایت عمر بن حنظله با این که نباید به حکومت جور چیز کنید و کسی که مراجعه به حکام جور می‌کند مراجعه به طاغوت کرده و اینها، یک صدری دارد که معمولا این صدر را چون مربوط به چیز نیست، به هر حال بحث‌های اصولی اینها نیست معمولا نمی‌آورند، آن صدرش هم مؤید همین مطلب است که اینها مربوط به بحث فتواهایی هست که پشتوانۀ حکومتی دارد و اینها، یک نکته‌ای. و آن ذیل روایت هم تا حدود زیادی شاید مؤید همین معنا باشد که می‌گوید که شما به مخالف عامه فتوا بدهید و آن که موافق عامه هست را کنار بگذارید، می‌گوید حالا اگر هیچکدامشان مخالف عامه نیستند، عامه اقوالشان مختلف است، یعنی هیچکدامشان کأنّ ما نمی‌توانیم اثبات کنیم که حکومت پشتوانۀ کدام یک از اینهاست. می‌گوید خب شما ببینید حکام و قضاتشان اگر یک قول واحدی را حکومت ندارد ببینید حکام و قضات به کدام یک از این دو قول تمایل بیشتری دارند؟ خب این هم می‌تواند اصلا در آن چارچوب این باشد که راست، در راستای همین بحث حکومت و اینهاست. البته حکام و قضات ظاهرا مراد از حکام همان قضات است، ولی خب حکام و قضات هم آن پشتوانۀ حکومتی دارند، آنها هم بحث حکومت و اینها هست.

**شاگرد:** نسبت به چه عصری؟ عصر خود امام صادق بود یا عصر؟ مراد از قضات چه عصری؟

**استاد:** هر عصری، یعنی آن هر روایتی که وارد شده آن حکام و قضات مربوط به آن روایت، حکام و قضاتی که ظاهرا این که مراد بگوییم حکام و قضات مثلا زمان، این که عبارتی که از مرحوم ملا خلیل قزوینی نقل کردیم که مثلا حکام و قضات زمان کنونی هم ملاک باشد آنها خیلی بعید است. ظاهرش این است که حکام و قضات زمان صدور حدیث. خب این بحث تمام.

حالا بحث‌های مربوط به تقیه و اینها خب خیلی بحث‌های ریزه کاری و امثال دیگر دارد که نمی‌خواهم دیگر وارد همۀ ریزه کاری‌هایش بشوم ولی در جای خودش خیلی بحث‌هایش باید انجام بشود.

بحث بعدی زکات خیل هست. ما زکات مال التجارة را بحث نکردیم، بعد به ذهنم رسید در حد یک مقدار مختصری بحث کنیم به خصوص یک نکاتی آقای هاشمی دارند در مورد زکات مال التجارة که به عنوان مقدمه بر بحث نقود رایجه باید آن نکات را متعرض بشویم. این است که حالا بعد از زکات خیل در حد مختصر یک جمع بندی کلی در مورد زکات مال التجارة را بحث می‌کنیم. حالا امروز در مورد زکات خیل می‌خواستیم صحبت کنیم. زکات خیل را در خلاف این بحث را دارد، عبارت خلاف را بخوانم، زکات مال الخیل به اصطلاح مرحوم فیض کاشانی و مرحوم صاحب حدائق اصل استحباب در خیل را هم انکار کردند و روایت‌های مربوط به آن را حمل به تقیه و اینها کردند، این است که یک مقداری در این زمینه صحبت کنیم. مرحوم شیخ طوسی در خلاف اینجوری دارد:

«مسألة 63: لا زكاة في شي‌ء من الحيوان إلا في الإبل و البقر و الغنم وجوبا،»

در غیر ابل و بقر و غنم وجوبا زکاتی در هیچ حیوان دیگری نیست.

«و قد روى أصحابنا أن في الخيل العتاق على كل فرس دينارين، و في غير العتاق دينارا على وجه الاستحباب»

این علی وجه الاستحباب که ایشان می‌گوید نه این که روایتی داشته باشیم که صریحا علی وجه الاستحباب گفته باشد. خود ایشان در تهذیبین که روایت را می‌آورد روایاتی است که حمل شده است بر استحباب آن این شکلی است.

«و قال الشافعي لا زكاة في شي‌ء من الحيوان إلا في الثلاثة الأجناس.

و به قال مالك، و الأوزاعي، و الليث بن سعد، و الثوري، و أبو يوسف، و محمد.

و عامة الفقهاء قالوا: سواء كانت ذكورا، أو إناثا، أو سائمة، أو معلوفة و على كل حال.

و قال أبو حنيفة: ان كانت الخيل ذكورا فلا زكاة فيها، و ان كانت إناثا ففيه روايتان، أصحهما فيها الزكاة.»

این عبارتی که ایشان دارد. این عبارت فتوای ابوحنیفه که ایشان اینجا نقل می‌کند با فتوایی که در مغنی ابن قدامه از ابوحنیفه نقل می‌کند مختلف است، مغنی ابن قدامه یک شکل دیگری نقل می‌کند و آن که به ذهنم هست می‌گوید که نمی‌دانم اگر اناث ذکور هر دو باشند یا ذکور تنهایی باشد زکات ندارد، اناث تنها باشد این به این شکل ذکر می‌کند. فرق می‌گذارد بین این که مال‌هایی که طرف دارد هم اناث هم ذکور است یا فقط اناث است این یک همچین فرقی را آنجا گذاشته، حالا من نیاوردم آن عبارت مغنی ابن قدامه بعدا. این را هم دارد:

«و ان كانت ذكورا و إناثا ففيها الزكاة لا تختلف الرواية عنه،»

«ان كانت الخيل ذكورا فلا زكاة فيها، و ان كانت إناثا ففيه روايتان، أصحهما فيها الزكاة.

و ان كانت ذكورا و إناثا ففيها الزكاة لا تختلف الرواية عنه،»

اگر مالی که دارد هم ذکور دارد هم اناث دارد در کلش زکات هست.

«و لا يعتبر فيها النصاب، فان ملك واحدا كان بالخيار بين أن يخرج عن كل فرس دينارا، و بين أن يقومه فيخرج ربع عشر قيمته كزكاة التجارة.»

بعد مرحوم شیخ می‌فرماید این که در غیر این سه تا زکات نیست: «دليلنا: إجماع الفرقة، فإن ما فصلناه مجمع عليه عندهم.

و روى أبو يوسف، عن غورك السعدي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه و آله قال: «في كل فرس دينارا إذا كانت راعية».» که خب این را حمل بر استحباب کردیم.

«و أيضا روى حريز عن محمد بن مسلم و زرارة عنهما جميعا قالا: وضع أمير المؤمنين عليه السلام على الخيل العتاق الراعية في كل فرس في كل عام دينارين، و جعل على البراذين دينارا.»

خیل عتاق، عتاق یعنی آن چیزی که پدر و مادرش هر دو عربی باشند، اسب اصیل. براذین یعنی انگار مادرش عرب باشد چی باشد، آن هر دویش هست. غیر اصیل به هر حال غیر اصیل در چیز هست. این مطلبی که مرحوم شیخ دارند.

ولی به نظر می‌رسد این که بخواهیم اثبات اجماع در مسئله کنیم مشکل هست. من قبل از شیخ مفید ندیدم کسی فتوایی به استحباب بدهد، حتی اثبات استحباب مشکل هست، اجماع بر استحباب. قبل از شیخ مفید ظاهر عبارت کلینی وجوب است، مرحوم کلینی بابی را عنوان کرده، باب ما یجب علیه الصدقة من الحیوان و ما لا یجب. اوّلین روایت و دومین روایتی که آورده همین روایت‌هایی که مربوط به خیل است، با سند صحیح: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ زُرَارَةَ عَنْهُمَا جَمِيعاً ع قَالا وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَى الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَةِ فِي كُلِّ فَرَسٍ فِي كُلِّ عَامٍ دِينَارَيْنِ وَ جَعَلَ عَلَى الْبَرَاذِينِ دِينَاراً.» این یک.

روایت دوم: و بسند صحیح: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ فِي الْبِغَالِ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَكَيْفَ صَارَ عَلَى الْخَيْلِ وَ لَمْ يَصِرْ عَلَى الْبِغَالِ فَقَالَ لِأَنَّ الْبِغَالَ لَا تَلْقَحُ»

بقال بچه‌دار نمی‌شوند و بچه دار نمی‌کنند، حالا البته نمی‌شوند، قرینۀ ذیلش بچه‌دار نمی‌شوند معنا کنیم.

«وَ الْخَيْلُ الْإِنَاثُ يُنْتَجْنَ» خیل ماده چون بچه‌دار نمی‌شود «وَ لَيْسَ عَلَى الْخَيْلِ الذُّكُورِ شَيْ‌ءٌ» مربوط به خیل چیز هست. این تعبیری هست که مرحوم کلینی در کافی دارد.

و من کسی قبل از شیخ مفید ندیدم که فتوای به استحباب بدهد. شیخ مفید در مقنعه، صفحۀ ۲۴۶ دارد:

«و تزكى الخيل العتاق الإناث السائمة و البراذين»

براذَیْن، براذِین الآن نمی‌دانم تلفظش، براذِین، می‌دانم برذون است ولی چیزش الآن یادم رفته برذون در مقابل عتاق است انگار مادرش نمی‌دانم عربی است، پدرش یک چیزهایی اینجوری هست.

«الإناث السائمة سنة غير فريضة» مستحب است «لما‌ روي عن أمير المؤمنين ص» و بعد این دو تا روایت را آورده.

**شاگرد:** ما غیر من نتاج العرب

**استاد:** بله. حالا احتمالا یعنی در مقابل آن که پدر و مادرش عربند، آنی که حالا یکی از اینها غیر عرب باشد آن احتمالا مثلا برذون تعبیر چون عتاق را گفتند آن که ما کان ابویه، هر دویش، هم پدرش هم مادرش هر دو عرب باشد. این من حالا یک عبارت‌های فقها را تا محقق حلی یادداشت کردم، حالا می‌خوانم عبارتی که نوشتم، نوشتم لم اجد الحکم باستحباب الزکاة فی الخیل قبل المقنعة بل اما حکم بالوجوب کما هو ظاهر الکلینی فی الکافی و لو سکتوا عن حکمه، این سکتوا عن حکمه یعنی مطرحش نکردم، مثل فقه الرضا و کتب سید مرتضی. حالا یادم رفت این را بعدا باید چیز کنم، سید مرتضی هم که بعد از شیخ مفید هست آن هم سکوت کردند در مسئله.

اما المقنعه فقد ذکر انه سنة غیر فریضة، آدرس مقنعه هم صفحۀ ۲۴۶؛ و فی الکافی للحلبی انه من وکیل السنة، آدرس کافی ابوالصلاح هم صفحۀ ۱۶۸؛ و کذا حکم بندبیته فی المراسم، آدرس مراسم هم صفحۀ ۱۳۶؛ و التهذیبین، تهذیب، جلد ۴، صفحۀ ۶۷؛ و استبصار، جلد ۲، صفحۀ ۱۲؛ و الاقتصاد، آدرس اقتصاد، الاقتصاد الهادی، صفحۀ ۲۷۷. اینها را من از چاپی که در برنامۀ جامع الفقه هست. اقتصاد الهادی چند تا چاپ دارد، آن چاپی که آنجا هست حالا. و النهایة، نهایة صفحۀ ۱۷۷؛ و الجمل و العقود، جمل و العقود هم صفحۀ ۱۰۱؛ و الخلاف که عبارتش را خواندم، ۲/ ۵۴؛ و ظاهر المبسوط، مبسوط تصریح نکرده به این که مستحب است، ولی اوّلی که بحث کرده گفته زکات فقط در ۹ چیز واجب است، در جلد ۱، صفحۀ ۱۹۰ گفته اما الذی تجب فیه الزکاة فتسعة اشیاء، الابل و البقر و الغنم و الدنانیر و الدراهم و الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب، بعد در ذیل بحث مال التجارة که آیا زکات درش واجب است یا واجب نیست آنجا آورده، فاما الخیل فان کان عتاقا ففی کل سنة دیناران و ان کانت براذین فدینار واحد اذا کانت صائمة اناثا فان کانت معلوفةً فلا زکاة فیها بحالٍ. صدر و ذیلش را که کنار هم بگذاریم خیلی روشن هست که مراد استحباب است. این از مواردی که مرحوم آقای خویی اینها را فرمودند که کأنّ تناقض هست، آنجا گفت فاما الذی تجب فیه الزکاة فتسعة اشیاء، این در ۹ چیز، بعد اینجا هم می‌گوید یعنی در غیر این چیزها لا تجب فیه، اینجا می‌گوید ففی کل سنة دیناران، مثلا بگوییم که لا زکاة فیها آنجا. البته لا زکاة دارد، لا یجب نیست، اگر لا یجب بود آن مطلب آقای خویی را. حالا علی ای تقدیر داشتم عبارت‌ها را، عبارتی که نوشتم می‌خواندم. و کذا فی المهذّب، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۷؛ و اشارة السبق، صفحۀ ۱۱۳؛ و الوسیلة، صفحۀ ۱۳۲؛ و الغنیة، صفحۀ ۱۲۸؛ و السرائر، جلد ۱، صفحۀ ۴۳۸ که نظیر عبارت کافی ابوالصلاح را آورده، صفحۀ ۴۴۶ هم شروط استحباب را ذکر کرده؛ و اصباح الشیعة، صفحۀ ۱۲۳؛ بعدی‌اش و المقصود من الجمل و العقود للمحقق، محقق جمل و العقود مرحوم شیخ طوسی را خلاصه کرده، در رسائل تسع محقق حلی، صفحۀ ۳۴۷ آمده. و الشرائع، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۰، ۱۳۳ و ۱۴۷؛ و المختصر النافع، جلد ۱، صفحۀ ۵۴ و ۵۷؛ و المعتبر، در معتبر، جلد ۲، صفحۀ ۴۹۶ وجوب را از ابی حنیفه نقل کرده بعد می‌گوید نه استحباب درست است، این را هم دارد، لنا ما روی عن علی علیه السلام، بعد آن دو تا روایت، روایت حضرت امیر و آن دو تا روایتی که از کافی بود خواندم آنها را آورده بعد می‌گوید و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس علی المسلم فی فرسه و غلاته زکاتٌ و عنه علیه السلام لیس فی الجبهة و لا فی الکسعة و لا فی النخعة صدقة.

و قال أهل اللغة: الجبهة الخيل، و الكسعة الحمير، و النخة الرقيق. و قيل البقر العوامل فيجمع بين هذه، بنفي الوجوب و ثبوت الاستحباب في الخيل.»

این وجوب را می‌گوییم نیست و در خصوص خیل که آن روایات وارد شده بود این را حمل به استحباب می‌کنیم.

اینجا مرحوم آقای خویی به یک سبک دیگری بحث را، یعنی یک موقعی ما می‌خواهیم استدلال کنیم به استحباب، به اجماع که عرض کردم این اجماع در مسئله ثابت نیست و نمی‌توانیم اثبات کنیم. بعد از شیخ مفید تقریبا کسی مخالف ندارد، ولی ممکن است همۀ اینها از شیخ مفید آمده باشد، شیخ مفید روایات را حمل بر استحباب کرده، بقیه هم حمل بر استحباب کرده باشند، ممکن است قبل از این معلوم نیست همه روایت را حمل بر استحباب کرده باشند.

مرحوم آقای خویی ایشان می‌فرماید روایت‌هایی که در مسئله هست این روایت‌ها دال بر وجوب نیست و از خود این روایت‌ها به یک معنا استحباب را نتیجه گرفتند. ایشان می‌گویند ما دو تا روایت داشتیم، یک روایت همین روایت حضرت امیر صلوات الله علیه. در بحث الخیل الاناث دون الذکور و دون البقال و الحمیر. پاورقی دارند بلا خلاف فیه، کما، در واقع به اجماع، عرض کردم اجماع در مسئله مشکل هست، چون اجماع برای این که حجت باشد باید مدرکی نباشد، البته ما مدرکی بودن را بنفسه مضر نمی‌دانیم، ولی جایی که مدرکی برای اجماع، اگر هم به فرض اجماعی باشد مدرکی وجود داشته باشد و این مدرک احتمال دارد مانع اتصال اجماع به زمان معصوم باشد، یعنی این احتمال هست که اصلا استحباب زکات در خیل اناث از زمان شیخ مفید به این طرف مطرح شده باشد، قبل از شیخ مفید اصلا مثلا عرض کردم حالا علاوه بر این که ظاهر شیخ کلینی قول به وجوب هست ممکن است بعضی افراد دیگر اصلا واجب ندانند، مستحب هم ندانند. حتی اصل استحبابش هم معلوم نیست قائل باشند، حالا.

آقای خویی این دو تا روایت را می‌آورند بعد می‌فرمایند: «لوضوح قصور دلالتهما على الوجوب:

أمّا الاولى:»

این که از امیر المؤمنین، ایشان می‌گوید:«فلأنّ إسناد الوضع إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) يوعز إلى عدم ثبوته في أصل الشرع، و إلّا لأسنده إلى النبي (صلّى اللّٰه عليه و آله) كما في بقيّة الأعيان الزكويّة،»

می‌گوید که اینکه به امیر المؤمنین نسبت داده این نشانگر این است که در اصل شرع ثابت نیست و الا به پیغمبر نسبت داده می‌شده. خب به نظر می‌رسد این مطلب، این استدلال ناتمام است، به دلیل این که امیرالمؤمنین هم حق جعل حکم دارد کما این که پیغمبر هم حق جعل حکم داشتند، ولایت تشریعی هم بر امیرالمؤمنین هست هم بر پیغمبر صلوات الله علیه، بر هر دوی این معصومین، اصلا در کل معصومین حق تشریع هست. حالا پیغمبر این را جعل نکردند، آن هم اصل شرع مراد از اصل شرع چی است؟ اصل شرع مراد آن که خداوند جعل کرده؟ نه، اصلا زکات انواع چیزش در اصل شرع نبوده، پیغمبر جعل کرده، اصل زکات فرض الله است ولی مواردش را پیغمبر جعل کردند. ولی امیر المؤمنین هم توسعه داده باشند، چه مانعی دارد؟ بله یک مطلب دیگری وجود دارد به یک شکل دیگری، آن این است که ما دلیل نداریم که این که امیر المؤمنین جعل کرده به عنوان ولایت تشریعی است. ممکن است از باب حکم سلطانی باشد. این مطلب را بعد آقای خویی اضافه می‌کنند «فلعلّ ذلك منه» این مطلب درست است، احتمالش هست، نه این که چون به پیغمبر اسناد داده نشده، به امیر المؤمنین اسناد داده شده باشد ما می‌گوییم حتما در اصل شرع نیست. نه احتمال دارد در اصل شرع نباشد، همین مقدار کافی است برای این که نتوانیم حکم را حکم دائمی بدانیم، ممکن است حکمی باشد که امیرالمؤمنین جعل کرده باشد و جعل حکومتی «فلعلّ ذلك منه (عليه السلام) كان لمصلحةٍ وقتيّة و سياسة اقتضتها آن ذاك.» این احتمالش دقیقا می‌رود و ما احتمال. البته ما قبلا این مطلب را عرض کردیم، حالا این مطلبی هست که مقدمه است بر بحثی که فردا هم در موردش باید صحبت کنیم، آنجا صحبت شد که آقای هاشمی یک مطلبی را اصلا می‌گویند زکات تفویض شده مواردش به حاکم، این به عنوان احتمال مطرح می‌کنند که حاکم شرع موارد زکات را تعیین می‌کند که گفتیم این بر خلاف روایات است. آن حالا یک بحث دیگر است، حالا این را، ولی به طور کلی خلاف روایات است ولی خصوص این بحث خیل و براذین و اینها آن را نمی‌توانیم قائل بشویم. او بحث در مورد مثلا حبوب بود که امام صادق علیه السلام می‌آمدند از امام سؤال می‌کردند. امام صادق علیه السلام می‌فرمود در حبوب زکات نیست، در مقام این که در حبوب زکات نیست می‌گفت پیغمبر عفو کرده. اگر پیغمبر عفوش یک عفو حکومتی بوده امام علیه السلام نمی‌توانست که به این استدلال کند و بعد هم ذیلش وقتی طرف می‌گوید ما خیل نمی‌دانم حبوبات داریم مگر می‌گویم پیغمبر عفو کرده تو دیگر ادامه می‌دهی بر چی؟ دیگر بحث تمام است دیگر. کأنّ این مسلم هست که چیزی که پیغمبر عفو کرده دیگر این مطالب مطرح نیست. به خصوص نکته‌ای که اینجا هست این که به امیر المؤمنین نسبت داده شده، امیر المؤمنین خب از میان معصومین تنها معصومی که، حالا به علاوۀ امام حسن که یک دورۀ کوتاهی حکومت ظاهری داشت تنها معصومی که دورۀ قابل توجهی حکومت ظاهری داشت حضرت امیر صلوات الله علیه هست. می‌تواند ناظر به آن مسئله‌ای که در دورۀ حکومت حضرت امیر صلوات الله علیه مطرح بوده باشد.

**شاگرد:** حاج آقا اصلی اینجا نیست که مثلا بگوییم حضرت امیر که از حیث تشریعی که ایشان

**استاد:** نه اصل خاصی، در مورد پیامبر آن عرض کردم در مورد پیامبر ممکن است بگوییم اصل این است که.

**شاگرد:** اگر شأن

**استاد:** نه، آن استدلال کردیم که ائمۀ معصومین علیهم السلام آن را به قول پیغمبر ما ذاتا نمی‌گفتیم ظهور در این معنا دارد بلکه به دلیل آن استدلالاتی که پیغمبر عفو کرده بودند برای این که این حکم حکم مستمر است به آن. این مطلب در مورد حضرت امیر معلوم نیست ثابت باشد. خیلی واضح نیست که بتوانیم به این استدلال بکنیم برای این که حکم حکم دائمی است. این احتمالی که آقای خویی مطرح می‌کند کاملا احتمال به جایی است، من اصل آن استدلال‌های بدوی‌اش را مناقشه داشتم، و الا آن ادامۀ مطلبی که آقای خویی مطرح می‌فرمایند مطلب کاملا درستی است.

**شاگرد:** استاد این حکم سلطانی هم به زکات شرعی تعلق گرفته مثلا یک وظیفۀ مالی مثل مالیات بوده که ازش تعبیر به زکات شده.

**استاد:** حالا اصلا زکات هم تعبیر نکرده اینجا، اصلا هیچ تعبیر زکات هم در روایت نیست، نه در این روایت نه در روایت بعدی هیچ تعبیر زکات هم اصلا در اینها نیست. خب حالا بنابراین روایت اصلا این که دال بر این که یک حکم وجوبی دائمی وجود داشته ظهور در این ندارد که حالا ما بخواهیم به قرینۀ مثلا روایت‌های حاصرۀ زکات در ۹ چیز این را حمل بر استحباب کنیم، اصل این، عمده روایت بعدی است، این که مهم هست روایت بعدی هست در این بحث. روایت بعدی آقای خویی تعبیر.

**شاگرد:** روایت زراره مفروض گرفته زکات

**استاد:** حالا روایت دوم را می‌خواهم بگویم دیگر. عمده روایت دوم است، روایت دوم همین روایت صحیحۀ زراره است، صحیحۀ زراره «هَلْ فِي الْبِغَالِ شَيْ‌ءٌ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَكَيْفَ صَارَ عَلَى الْخَيْلِ وَ لَمْ يَصِرْ عَلَى الْبِغَالِ فَقَالَ لِأَنَّ الْبِغَالَ لَا تَلْقَحُ وَ الْخَيْلُ الْإِنَاثُ يُنْتَجْنَ وَ لَيْسَ»

ببینید اینجا آقای خویی مطلبی دارند، حالا من عبارت آقای خویی را می‌خوانم بعد توضیح می‌دهم. ایشان می‌گوید: «و أمّا الثانية: فلأنّ غايتها الدلالة على التفرقة بين إناث الخيل و ذكورها بالانتاج، و هو كما يصلح فارقاً للوجوب يصلح فارقاً للاستحباب أيضاً.»

خب ممکن است شما این مطلب، بعد می‌گوید: «و لو سُلّم دلالتهما على الوجوب فتحملان على الاستحباب، جمعاً بينهما و بين النصوص المستفيضة المتقدّمة الحاصرة للزكاة الواجبة في الحيوانات في الأنعام الثلاثة و أنّه (صلّى اللّٰه عليه و آله) عفا عمّا سوى ذلك»

آن مطلب دوم کاملا درست است. همین که اگر دلالتش بر وجوب هم داشته باشد محمول بر استحباب هست، خب روایت‌های زیادی گفته که فقط بر ۹ چیز هست، خب این حمل بر استحباب می‌شود. البته این حالا چجور با مبنای آقای خویی جور در می‌آید که آقای خویی می‌گویند بین اینها تعارض عرفی هست و امثال اینها، جمع بین این که مثلا بگوییم که وجب علی البغال نگفته، علی البغال گفته مثلا اینجوری جمع کنیم، اگر آن روایات می‌گوید که لا یجب فی غیر هذه الامور، این هم نگفته وجب فی هذه الامور که بگوییم وجب و با لا یجب اگر در کلام واحد بودند سر از تعارض در می‌آوردند، علی هذا الشیء تعبیر کرده و علی قابلیت حمل بر استحباب دارد مثلا، حالا. حالا ما که آن مبنای کلی که آقای خویی را اینجا به نظر ما ناتمام بود که این، این درست است اینها حمل بر استحباب می‌شود و حالا بعدا، اینمطلب درستی است و یک توضیحی دارد بعدا در موردش توضیح هم عرض خواهم کرد.

اما آن مطلب اوّلی که ایشان گفت «فلأنّ غايتها الدلالة على التفرقة بين إناث الخيل و ذكورها بالانتاج،» اینجوری ممکن است توضیح بدهیم، ببینید یک موقعی یک روایت در مقام اصل بیان وجوب زکات در خیل است، اصل حکم را می‌خواهد بیان کند. اگر گفتند علی الخیل زکاةٌ، این ظاهرش این هست که یعنی واجب هست. ولی یک موقعی حکم مسئله از قبل معلوم است، در فروع مسئله بحث می‌کنند، آن فرق دارد، ببینید یک موقعی این بحث، یک موقعی یک آقایی دیدم رساله‌ای نوشته بود در بحث این که غسل احرام واجب هست یا واجب نیست. خب روایت‌های متعددی را استدلال کرده بود برای وجوب غسل احرام، خیلی، من به نظرم تقریبا شاید ۱۰، ۱۵ تا روایت استدلال کرده بود جز یک یا دو تا روایت هیچکدام از آنها دال نبود، علت اصلی‌اش این بود که آن روایت‌ها مثلا سؤال کرده که کسی غسل کرده بعد خوابش برده، امام علیه السلام می‌گوید یعید الغسل. اصل حکم مسئله معلوم است سؤال از فروعش است، سؤال از فروع اگر باشد اینجا دیگر امام علیه السلام، این دیگر ظهور در وجوب ندارد چون ظهور، اینجا ببینید اصل ظهور علی در وجوب از اینجا هست که در مقام حصر، در مقام حصر و تحریک، طلب بر بیایند و قرینۀ بر ترخیص را ذکر نکنند، حصر و تحریک بشود قرینۀ بر، این مطلب در جایی هست که در مقام بیان این جهت باشد، ولی وقتی اصل حکم بیان شده خب دیگر نیازی نیست دیگر بیان بشود. این است که این خیلی فرق است، من دیدم در کلمات بعضی از فقها اعلی الله مقامهم به این نکته خیلی توجه نمی‌شود که فرق است بین جایی که یک دلیل اصل یک حکم را می‌خواهد بیان کند یا متفرعات بر اصل حکم. متفرعات بر اصل حکم مثلا در بحث غسل احرام این که مثلا چی چی غسل احرام را باطل می‌کند، آیا غسل احرام را که کسی انجام داد. مثلا فرض کنید یک روایتی وارد شده باشد، می‌گوید که شخصی غسل جمعه را انجام نداده، امام علیه السلام می‌گوید شنبه انجام بدهد. این در مقام بیان این نیست که غسل جمعه واجب است یا واجب نیست. می‌گوید آن تکلیفی که در مورد غسل جمعه بود برای کسی که نسیان کرده غسل جمعه را با انجام غسل روز شنبه در مرتبه‌ای از مراتبش لا اقل، قضا دارد یعنی غسل جمعه قضا دارد اینجور نیست کأنّ رفته باشد دیگر پی کارش و دیگر این غسل هیچ نوع قضایی در موردش. این که حالا اصل حکم واجب است، واجب نیست چون در مقام این جهات نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که این مطلب درست است که این روایت می‌تواند استحبابی باشد می‌تواند وجوبی باشد. ان قلت اصلا شما بگویید که این ناظر به همان حکم حکومتی باشد که امیر المؤمنین جعل کرده، کأنّ این هم در مقام این هست که یک حکم موقتی امیر المؤمنین جعل کرده، این امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند که این حکم در مورد نمی‌دانم خیل نیست در مورد چیزهای دیگر نیست، این انصافا خلاف ظاهر است، به خصوص حالا این روایت یک ذیلی هم دارد، اصلا این که بگوییم ناظر به یک حکمی که الآن اصلا مطرح نیست، یک حکمی که زمان امیرالمؤمنین بوده، و الآن هم مطرح نیست، این امیر المؤمنین آن که حالا فوقش این است که در مورد خیل امیر المؤمنین حکمی صادر کردند. بحث این روایت اصلش در مورد بغال است، می‌گوید در بغال زکات واجب هست یا واجب نیست؟ حالا زکات دارد، صدقه دارد یا صدقه ندارد، تعبیر صدقه بکنم. بغال صدقه دارد یا صدقه ندارد؟ خب این خیلی ظهور قوی دارد که حکم بالفعل را می‌خواهد بیان کند، نه این که یک، بحث ما آن «فَكَيْفَ صَارَ عَلَى الْخَيْلِ وَ لَمْ يَصِرْ عَلَى الْبِغَالِ» بعدش است، این که حکم بغال را الآن اینجا معنا می‌کند بعدش هم حمیر، بعدش هم ادامه دارد این روایت، در مورد نمی‌دانم اسبی که سوار می‌شوند، می‌گوید اگر اسب سوار بشوند آن زکات ندارد، اسب باید همین قیدی که اینها می‌کنند که به اصطلاح اسب سواری نباشد، سائمه باشد امثال اینها. خب اینها خیلی ظهور قوی دارد در این که ناظر به حکم بالفعل است. اما ناظر باشد به حکمی که زمان امیر المؤمنین بوده الآن نیست آن خیلی خیلی، پس بنابراین ظاهر این روایت این هست که یک حکم شرعی در مورد این زکات خیل وجود دارد، حالا وجوبی است، استحبابی است آن را در نمی‌آید ولی اصل مشروعیت بالفعل این حکم ازش استفاده می‌شود.

**شاگرد:** این را قرینه بگیریم که این حکم امیرالمؤمنین تشخیص نه حکم سلطانی

**استاد:** نه، نمی‌خواهیم آن را قرینه، این دلیل نیست که چیز هست، چون این دلیل، این دلیل بر این نیست وجوب. فرض کنید تشریع استحبابی باشد

**شاگرد:** آره من خلاصه

**استاد:** نه، آن اگر، آن جعل ازش وجوب در می‌آمد، آن وضع امیر المؤمنین نه معلوم نیست، آن ممکن است امیر المؤمنین صلوات الله علیه یک حکم حکومتی الزامی کرده باشد، خیلی به هر حال از تویش چیزی در نمی‌آید.

**شاگرد:** استمرار آن حکم تا زمان امام صادق استفاده نمی‌شود از این روایت؟

**استاد:** ؟؟؟ زراره، استمرار آن حکم نه، خودش دلیل است، اما چی چی؟ این دو تا روایت است، به هم ربطی ندارند. امیر المؤمنین صلوات الله علیه واجب کرده بوده، آن وجوب ما دلیل نداریم که آن وجوب مستمر باشد، عرض کردم احکام حکومتی که ما اشکالی که در چیزهای قبل هم عرض کردیم مرحوم امام حدیث لا ضرر را حکم حکومتی معنا می‌کند، حکم سلطانی معنا می‌کند. ما اشکال می‌کردیم که حکم سلطانی در زمان آن سلطان هست، سلطان بعدی که آن سلطان حکم آن نافذ نیست در بعد از آن سلطان و این است که در حکم لا ضرر قطعا اینجور نیست، ایشان تفسیر سلطانی می‌کنند بعد حکم مستمر ازش نتیجه می‌گیرند، حکم مستمر غیر حکم سلطانی هست. ولی اگر این حکم حکم سلطانی باشد ازش حکم مستمر استفاده نمی‌شود و این که بگوییم ائمه علیهم السلام فقط در مقام بیان حکم فقهی بالفعل از مردم بودند روشن نیست، ائمه گاهی اوقات در مقام بیان زندگی نامۀ حضرت امیر هم هستند، این هم یکی از شئون ائمه هست که زندگی نامۀ امیر المؤمنین، وضعیت حکومت داری امیر المؤمنین را بیان کنند، ولو این وضعیت حکومت امیر المؤمنین الآن اثر نداشته باشد ولی خب همین که امیر المؤمنین چجوری حکومت می‌کرده خود آن مؤثر است.

**شاگرد:** خب بالأخره استحباب فهمیده می‌شود از این.

**استاد:** آره دیگر، می‌خواهم همین را بگویم، در مورد خیل استحباب استفاده می‌شود، بنابر این عمدۀ قضیه روایت زراره است، از روایت زراره استحباب استفاده می‌شود و اگر ما بودیم و روایت قبلی که محمد بن مسلم و زراره آن اصل استحبابش هم استفاده نمی‌شود، ولی از این روایت استحباب استفاده می‌شود، وجهی هم ندارد که این را حمل بر تقیه و امثال اینها بکنیم. البته این مشابه فتوای ابوحنیفه هست، نه این که مشابه فتوای ابوحنیفه، آن هم نه دقیقا، فتوایش هم فرق دارد یعنی مجموع اینها ابوحنیفه عبارتش را خواندیم، نمی‌دانم تفصیل بین براذین و نمی‌دانم چیز، البته در این روایت دوم تفصیل بین براذین و چیز نیست، اصل این که به هر حال یک زکاتی در مورد خیل هست، خیل اناث هست استفاده می‌شود. اما حالا این زکات، شاید همین که هیچ بیان نشده ناظر، از این استفاده بشود که آن جعلی که امیرالمؤمنین کردند آن جعل غیر سلطانی است، حالا این را اجازه بدهید فردا تکمیلش بکنم. فردا عرض کردم ما بحث زکات مال التجارة را سعی می‌کنم به صورت خلاصه و مختصر، اینجا آقای منتظری یک نکته‌ای در مورد زکات مال التجارة دارند که این که این زکات، چون زکات مال التجارة یک بحثی هست که آیا واجب است یا واجب نیست؟ آن تقریبا روشن است که واجب نیست، این را نمی‌خواهم بحث کنم. بحث عمده‌اش این هست که اصلا استحبابش هم می‌شود ثابت کرد یا نه، آقای خویی استحبابش را انکار می‌کند. و آیا می‌توانیم روایت‌هایی که در مال التجارة زکات ثابت کرده اینها محمول بر استحباب هستند؟ یا محمول بر تقیه. آقای منتظری اینجا یک اشکالی مطرح می‌کند بر حمل بر تقیه ممکن است آن قرینۀ بر استحباب تلقی بشود و پاسخی باشد برای بیان آقای خویی. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید ببینیم روایت چه کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان